

نقد روایات اهل سنت پیرامون داستان بعثت

<?xml encoding="UTF-8">

داستان کیفیت بعثت آن حضرت را بزرگان اهل سنت مانند بخاری و مسلم و ابن هشام در سیره طبق روایتی که ازعایشه نقل کرده اند و آنرا صحیحترین روایت در باب وحی دانسته و روی جملات آن بحث کرده و بلکه طبق پاره ای از مضامین آن فتوی داده اند اینگونه است :

«قال البخاری : حدثنا یحیی بن بکیر، حدثنا اللیث، عن عقیل، عن ابن شهاب، عن عروة بن الزبیر، عن عائشة رضی الله عنها انها قالت :

اول ما بدى به رسول الله صلى الله عليه وسلم من الوحي الرؤيا الصالحة في النوم، و كان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح.

ثم حبب اليه الخلاء، و كان يخلو بغار حراء فيتحنث فيه - و هوالتعبد- الليالي ذوات العدد قبل ان ينزع الى اهله و يتزود لذلك، ثم يرجع الى خديجة فيتزود لمثلها.

حتى جاءه الحق و هو في غار حراء.

فجاءه الملك فقال : اقرا. فقال : ما انا بقارىء. قال : فاخذنى فغطنى حتى بلغ منى الجهد ثم ارسلنى. فقال : اقرا فقلت : ما انا بقارىء. فاخذنى فغطنى الثانية حتى بلغ منى الجهد ثم ارسلنى.

فقال : اقرا. فقلت : ما انا بقارىء، فاخذنى فغطنى الثالثة حتى بلغ منى الجهد. ثم ارسلنى فقال : اقرا باسم ربك الذى خلق. خلق الانسان من علق، اقرا و ربك الاكرم. الذى علم بالقلم. علم الانسان ما لم يعلم.

فرجع بها رسول الله صلى الله عليه وسلم يرجف فؤاده، فدخل على خديجة بنت خويلد، فقال، زملونى زملونى. فزملوه حتى ذهب عنه الروع.

فقال لخديجة - و اخبرها الخبر- : لقد خشيت على نفسى.

فقال لخديجة : كلا، و الله لا يخزيك الله ابدا. انك لتصل الرحم و تقرى الضيف، و تحمل الكل، و تكسب المعدوم، و تعين على نوائب الحق.

فانطلقت به خديجة حتى اتت ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزى ابن عم خديجة. و كان امراء قد تنصر فى الجاهلية، و كان يكتب الكتاب العبرانى، فيكتب من الانجيل بالعبرانية ما شاء الله ان يكتب. و كان شيخا كبيرا قد عمي.

فقال له خديجة : يابن عم! اسمع من ابن اخيك. فقال له ورقة :

يابن اخى ماذا ترى؟ فاخبره رسول الله صلى الله عليه وسلم خبر ما راي. فقال له ورقة : هذا الناموس الذى كان ينزل على موسى، ياليتنى فيها جذعا، ليتنى اكون حيا، اذ يخرجك قومك. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : «او مخرجى هم؟!» فقال : نعم، لم يات احد بمثل ما جئت به الا عودى، و ان يدركنى يومك انصرك نصرنا مؤزرا.

ثم لم ينشب ورقة ان توفي و فتر الوحي» تا اینجا روایتی است که بخاری در نخستین باب صحیح خود نقل کرده و این روایت دنباله ای هم دارد که بخاری آنرا در کتاب التعبير با همین سند و متن روایت کرده و دنباله آن چنین است :

«...و فتر الوحی فتره. حتی حزن رسول الله صلی الله علیه و سلم- فیما بلغنا- حزنا غدا منه مرارا کی یتردی من رؤوس شواهد الجبال. فکلما اوفی بذروة جبل لکی یلقى نفسه تبدی له جبریل فقال : یا محمد، انک رسول الله حقا. فیسکن لذلك جاشه، و تقرنفسه، فیرجع. فاذا طالت علیه فتره الوحی غدا لمثل ذلك. قال :

فاذا اوفی بذورة جبل تبدی له جبریل فقال له : مثل ذلك» (1) ترجمه :

بخاری به سند خود از عایشه روایت کرده که گوید : نخستین باری که وحی بر رسول خدا «ص» آمد خوابهای راست بود که خوابی نمی دید جز آنکه مانند صبح روشن می آمد، سپس به حالت خلوت علاقه مند شد و در غار حرا خلوت گزیده و شبهای معدودی را به عبادت می گذراند پیش از آنکه به نزد خانواده بیاید و برای آن توشه گیرد، سپس به نزد خدیجه بازگشته و برای آن توشه برمی گرفت.

تا وقتی که حق به نزد او آمد و آن حضرت در غار حرا بود.

پس فرشته نزد آنحضرت آمده و گفت : بخوان : فرمود : من خواندن ندانم! گوید : پس آن فرشته مرا گرفت و بسختی فشارم داد بدان حد که طاقتم تمام شد سپس رهایم کرد و گفت : بخوان! من گفتم : خواندن ندانم، دوباره مرا گرفت و برای بار دوم مرا بسختی فشار داد بحدی که طاقتم تمام شد آنگاه رهایم کرد و گفت : بخوان! گفتم : خواندن ندانم، که برای سومین بار مرا گرفت و بسختی فشارم داد بحدی که طاقتم تمام شد و سپس مرا رها کرده و گفت :

بخوان بنام پروردگارت که آفرید... (تا بآخر آیات)

پس رسول خدا «ص» بازگشت در حالی که دلش میلرزید و بهمان حال بنزد خدیجه آمد و گفت : مرا بیوشانید، مرا بیوشانید! پس آنحضرت را پوشاندند تا اضطراب و ترس از او دور شد.

رسول خدا شرح حال خود را برای خدیجه بیان داشته و فرمود : من برخویشتن بیمناکم!

خدیجه گفت : هرگز! بخدا سوگند که خداوند تو را خوار نخواهد کرد، زیرا تو صله رحم میکنی و مهمان نوازی و

سختیها را تحمل می کنی و ناداران را دارا می کنی و بر پیش آمدهای حق کمک می کنی!

سپس خدیجه آنحضرت را برداشته و بنزد ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی که پسر عموی خدیجه بود آورد، و او مردی بود که در زمان جاهلیت بدین نصرانیت درآمده بود و کتابهای عبرانی و انجیل را بمقدار زیادی نوشته و پیرمردی بود که کور شده بود.

خدیجه بدو گفت : عموزاده از برادرزاده ات بشنو! ورقه گفت :

عموزاده چه می بینی؟ رسول خدا «ص» آنچه را دیده بود بدو خبر داد، ورقه گفت : این همان ناموسی است که بر موسی نازل میشد و ای کاش من امروز جوانی بودم ای کاش من در آنروز که قوم تو تو را بیرون میکنند زنده بودم، رسول خدا «ص» فرمود : مگر مرا بیرون می کنند؟ گفت :

آری، هر کس گفتاری مانند تو برای مردم بیاورد مورد دشمنی قرارمیگیرد و اگر آنروز تو را من درک کنم پیوسته تو را یاری خواهم کرد.

و پس از این جریان بمدت کمی ورقه از دنیا رفت، و وحی قطع شد...

...چنانچه رسول خدا بسختی غمگین گردید تا بدانجا که بارهاخواست خود را از بالای نوکهای کوهها پرت کند و هر

بار که ببالاتی کوهی میرفت تا خود را پرت کند جبرئیل در برابر او ظاهر میشد و می گفت : ای محمد تو بحق رسول

خدا هستی، و همان سبب میشد که دلش آرام گیرد، و جاناش استقرار یابد، و چون فترت وحی طول می کشید

دوباره بهمان فکر میافتاد و چون به بالای کوه میرفت جبرئیل در برابر او ظاهر میشد و همان سخنان را به او می

گفت...!

و اینک تحقیقی درباره سند و متن این حدیث اما از نظر سند : همانگونه که شنیدید این حدیث از زهری از عروۃ بن زبیر از عایشه نقل شده... و زهری همان کسی است که در تثبیت حکومت مروانیان و ستمگران نقش داشته و نویسنده هشام بن عبد الملک و معلم فرزندان او بوده... اگر چه گفته اند که در آخر عمر توبه کرده و جزء اصحاب امام چهارم علیه السلام درآمده، اما آیا این حدیث را قبل از توبه نقل کرده با بعد از آن؟
نمیدانیم!...

و گذشته از این، سماع او از عروۃ بن زبیر نیز به اثبات نرسیده چنانچه ابن حجر در تهذیب التهذیب گفته... (2) و عروۃ بن زبیر- برادر عبد الله بن زبیر و خواهر زاده عایشه- نیز همان کسی است که برای تثبیت همان حکومت غاصبانه موقت برادرش عبد الله بن زبیر در مکه و مدینه از انتساب هر دروغ و تهمتی نسبت به بنی هاشم باک نداشت تا آنجا که ابن ابی الحدید از استادش اسکافی نقل می کند که عروۃ بن زبیر از کسانی بود که از معاویه پول می گرفت و در مذمت علی علیه السلام حدیث جعل میکرد، و سپس از این نمونه حدیثهای جعلی، که بوسیله کیسه های پول معاویه شرف صدور و اجلال نزول فرموده بود! حدیث زیر را- طبق همین سندی که اینجا است- نقل می کند که زهری از عروۃ بن زبیر از عایشه نقل کرده که گوید :

«كنت عند رسول الله اذ اقبل العباس و علي، فقال : يا عايشة ان هذين يموتان علي غير ملتي، او علي غير ديني» !

(3)

یعنی- من نزد رسول خدا «ص» بودم که عباس و علی از درآمدند و رسول خدا «ص» فرمود : ای عایشه این دو نفر بیگانه از کیش من و یا برغیر دین و آئین من از دنیا بیرون میروند و میمیرند!

و در دشمنی با علی علیه السلام در حدی بود که هرگاه نام آنحضرت نزد او برده میشد آن بزرگوار را دشنام داده و دستهای خود را بعنوان اظهار تاسف بهم میزد و می گفت : آیا علی پاسخ آنهمه خون مسلمانان را که ریخت چه میدهد؟ (4) و از اینها هم که بگذریم عایشه این حدیث را از رسول خدا «ص» و یا دیگری هم نقل نمی کند، بلکه بصورت ارسال ویا بهتر بگوئیم بعنوان یک نظریه و اجتهاد شخصی گفته است زیرا این مطلب از نظر تاریخی مسلم است که خود عایشه نمی تواند بدون واسطه داستان وحی را نقل کند زیرا عایشه در هنگام بعثت رسول خدا هنوز بدنیا نیامده بود و چهار سال یا پنج سال پس از بعثت رسول خدا «ص» بدنیا آمده... و بهمین علت محدثان اهل سنت این حدیث را جزء مراسیل صحابه دانسته و گفته اند : مراسیل صحابه همگی حجت است... (5) اما این سخن محدثان اهل سنت نیز در مورد خصوص این حدیث بنا بگفته امام نووی در شرح صحیح مسلم با گفتار یکی از بزرگان ایشان یعنی سخن امام ابو اسحاق اسفراینی نقض شده و از حجیت خارج گشته و این متن گفتار نووی است که گوید :

«و اما مرسل الصحابی کقول عایشه رضی الله عنها «اول ما بدی عبه رسول الله «ص» من الوحي الرؤيا الصالحة...» قال الامام ابواسحاق الاسفراینی لا يحتج به» (6) و بنظر نگارنده اصل این مطلب نیز که این حدیث را جزء حدیثهای «مرسل» بدانیم مورد خدشه و تردید است و اطلاق حدیث مرسل بر اینگونه حدیثها باید با نوعی تسامح و مجاز همراه باشد، زیرا حدیث مرسل- بر طبق اصطلاح اهل درایة- به حدیثی گویند که کسی بدون واسطه آنرا از رسول خدا «ص» نقل کند، و در اینجا عایشه اساسا آنرا از رسول خدا «ص» نقل نمی کند، بلکه بعنوان یک نظریه و اجتهاد شخصی ذکر کرده...

و بعید نیست اینکار هم از تصرفات عروۃ بن زبیر خواهرزاده او بوده است که برای بازارگرמי بسود خاله اش سند

آخر حدیث را حذف کرده باشد، و بعنوان نظریه او نقل کرده است، چون عروۃ بن زبیر عقیده داشته که در روی کره زمین در آنزمان کسی از عایشه دانشمندتر به علوم اسلامی و علوم دیگر وجود نداشته و این عبارت از عروۃ بن زبیر مشهور است که گفته است :

«ما رأیت احدا اعلم بفقه و لا طب و لا بشعر من عایشة» (7) من احدی را داناتر از عایشه در علم فقه و طب و شعر ندیدم!

و عروۃ بن زبیر شاید پیش خود فکر کرده کسی که در هر علمی داناترین مردم روی زمین باشد در امثال اینگونه امور نیز میتواند اظهار نظر کند، و امثال بخاری و مسلم نیز این اظهار نظر شخصی را بعنوان یک حدیث صحیح در کتاب خود آورده و بدان احتجاج کرده اند. و الله العالم.

و تازه این مطلب- که هر حدیثی در کتاب صحیح بخاری و مسلم آمده پذیرفته شده و حجت باشد- نیز مخدوش و غیر قابل قبول نزد علمای اهل سنت است، و این گفتار ابن حجر عسقلانی است که در مقدمه کتاب خود «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» گفته است :

«و قد انتقده الحفاظ فی عشرة و مائة حدیث» یعنی کتاب صحیح بخاری نزد حافظان حدیث در یکصد و ده حدیث مورد انتقاد قرار گرفته و صحت آنها مورد تردید است.

و در مورد صحیح مسلم نیز وضع بدتر است چنانچه قسطلانی در کتاب «ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری» گوید :

«ما انتقد علی البخاری من الاحادیث اقل عددا مما انتقد علی المسلم» (8) یعنی انتقاداتی که بر احادیث صحیح بخاری شده کمتر از انتقاداتی است که بر صحیح مسلم شده.

و این بود اجمالی از وضع سند این حدیث...

و اما از نظر متن اول- متن این روایت و مضمون آن با روایات دیگری که در باب وحی- حتی از خود عایشه نقل شده اختلاف فراوان دارد که این خود موجب ضعف و وهن این حدیث میشود که از باب مثال میتوانید موارد زیر را ملاحظه نمائید.

1- در این روایت آمده که نخستین آیاتی از قرآن که بر رسول خدا «ص» نازل گردید آیات سوره علق بود ولی در وایت بیهقی و ابو نعیم که بسندشان از عمرو بن شریبیل روایت کرده اند نخستین سوره ای که بر رسول خدا «ص» نازل شد سوره فاتحة الكتاب بوده (9) ...

و در برخی از روایات اهل سنت نیز آمده که نخستین سوره ای که بر رسول خدا «ص» نازل گردید سوره (یا ایها المدثر) بوده (10) ..

2- در این حدیث آمده بود که وقتی جبرئیل بنزد آنحضرت آمد سه بار او را بسختی فشار داد به حدی که رسول خدا به حال مرگ افتاد...و...

در صورتیکه در حدیثی که موسی بن عقبه از زهری از سعید بن مسیب روایت کرده هیچ ذکری از این فشار و نبوت با اعمال شاقه بمیان نیامده و عبارت آن روایت اینگونه است :

«...ثم استعلن له جبرئیل و هو باعلی مكة فاجلسه علی مجلس کریم معجب کان النبی «ص» یقول : اجلسنی علی بساط کهیئة الدرنوک فیہ الیاقوت و اللؤلؤ فبشره برسالة الله عز و جل حتی اطمأن رسول الله، فقال له جبرئیل : اقرا، فقال : کیف اقرا؟

فقال : اقرء باسم...» (11) و در یکی از دو حدیث ابن اسحاق نیز ذکری از این ماجرا نیست، که میتوانید خود

حدیث را در سیره ابن هشام به بینید (12) 3- در این روایت آمده بود که خدیجه پس از این ماجرا رسول خدا «ص» را برداشته و بنزد ورقة بن نوفل برد، و...

ولی در روایت سعید بن مسیب آمده که خدیجه هنگامی که سخنان رسول خدا «ص» را شنید آنحضرت را در خانه گذارده و نخست بنزد عداس- غلام عتبة بن ربیعة- که نصرانی و اهل نینوی بود آمد و جریان را به او باز گفت، و عداس او را دلگرم کرد که این جبرئیل همان فرشته وحی و امین خدا است...

و خدیجه از نزد عداس بازگشته پیش ورقة بن نوفل رفت... و با او نیز گفتگو کرد... و (13) و اختلافات دیگری که بطور اجمال میتوانید آن روایات را در کتابهای صحاح و کتابهای دیگر به بینید (14) و ثانیاً- صرفنظر از این اشکالات، آیا به بینیم برآستی میتوانیم باتوجه به سایر مدارک قرآنی و حدیثی و معیارهای عقلی و نقلی مضامین این روایت را بپذیریم؟

الف- در این حدیث آمده بود که وقتی جبرئیل بر آنحضرت نازل شد رسول خدا «ص» را سه مرتبه بسختی فشار داد به حدی که فرمود :

«حتی بلغ منی الجهد» یعنی تا حدی که طاقتم تمام شد!

و یا در حدیث ابن اسحاق- که از عبید بن عمیر- نقل شده اینگونه آمده است که رسول خدا «ص» فرمود :

جبرئیل چنان به سختی مرا فشار داد که «حتی ظننت انه الموت» یعنی تا جائی که گمان کردم مرگم فرا رسیده! که در اینجا چند سؤال پیش میآید :

1- اینکه آیا جبرئیل از پیش خود این چنین رسول خدا «ص» را تحت فشار و شکنجه قرار داد یا از طرف خدای تعالی؟

لا بد میگوئید : از طرف خدای تعالی این ماموریت را داشته که رسول خدا «ص» را با این فشار و شکنجه به خواندن وادارکند، و گرنه از پیش خود حق چنین جسارتی و جرئت چنین شکنجه و آزاری را نسبت به آن شخصیت بزرگواری که در اثرعبادت و پرهیزکاری بدان درجه از مقام و عظمت رسیده که درآستانه نبوت و مقام رسالت الهی و خاتمیت قرار گرفته نداشته است... و شان و مقام رسول خدا «ص» به او اجازه چنین کاری را نمیداده.

اگر چه از گفتار برخی از اینان ظاهر میشود که جبرئیل ازپیش خود اینکار را کرده چنانچه ابن کثیر در سیره خود (ج 1 ص 393) از ابو سلیمان خطابی نقل کرده که در توجیه عبارت فوق در این حدیث گفته :

«و انما فعل ذلک به لبیلو صبره و یحسن تادیبه فیرتاض لاحتمال ما کلفه به من اعباء النبوة» یعنی جبرئیل اینکار را کرد تا صبر و بردباری آنحضرت را بیازماید و نیکو ادبش کند تا برای تحمل بار سنگین سختیهای نبوت که بدان مکلف شده بود آماده گردد...!

ولی این حرف با صریح آیه کریمه قرآنی که درباره فرشتگان می فرماید :

«لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یأمرون» مخالف است، و فرشتگان الهی بدون فرمان و امر الهی کاری انجام نمیدهند.

و اگر میگوئید : بدستور خدای تعالی اینکار را انجام داده؟

اشکال بیشتر میشود و این سؤال پیش میآید که وقتی جبرئیل به آنحضرت گفت : بخوان! و رسول خدا «ص» پاسخ داد :

«نمی توانم بخوانم» دیگر به چه منظور و انگیزه ای برای بار دوم و سوم آنحضرت را تحت فشار قرار داده و دستور خواندن و فرمان کاری را که نمی تواند انجام دهد به او میدهد؟ و آیا این دستورچیزی جز تکلیف ما لا یتطاق

است؟ (15) و اگر یخواست با این فشار آن پیامبر درس نخوانده را به خواندن وادارد و سواد خواندن را به او یاد دهد که این هم امری نامعقول است، زیرا اگر مسئله جنبه اعجاز داشته که دیگر نیازی به انجام آن با این اعمال شاقه نداشته، و اگر هم از طریق غیراعجاز و بطور عادی بوده که با سواد شدن جز از راه آموختن و تحصیل مقدور نیست؟!

و خلاصه بهر ترتیبی که بخواهیم این مطلب را توجیه کنیم نمی توانیم!

2- آیا این مضمون در مورد کیفیت نزول وحی با آیات کریمه قرآنی که جریان نزول وحی را بر رسول خدا «ص» خیلی طبیعی و ساده و در عین حال محکم و جدی نقل کرده منافات ندارد. آنجا که گوید :

«فاوحی الی عبده ما اوحی» (16) و آنجا که فرماید :

«قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی» (17) و آنجا که گوید :

«انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده» (18) و آیا جریان وحی در مورد پیامبران دیگر الهی نیز اینگونه بوده است!

باری از این قسمت بگذریم، و به قسمت دیگر این حدیث بپردازیم.

ب- در این حدیث آمده بود که رسول خدا «ص» برخاسته و درحالیکه قلبش مضطرب و لرزان بود بنزد خدیجه آمد و از اضطراب و نگرانی که داشت به خدیجه فرمود :

«لقد خشیت علی نفسي» !

من بر خویشتن بیمناکم!

و خدیجه برای اینکه همسر بزرگوارش را از نگرانی و اضطراب بیرون آورد آن سخنان را گفت و او را دلداری داده و سپس او را بنزد ورقه بن نوفل برد و او نیز آن سخنان را گفت و رسول خدا «ص» در اثر سخنان آندو از اضطراب و نگرانی بیرون آمده و آسوده خاطر شد...! که در اینجا باز سئوالاتی پیش میآید :

1- چگونه میتوان پذیرفت که رسول خدا «ص» از آمدن جبرئیل و آنچه بر او خوانده که آیا از جانب خدای تعالی بوده شک و تردید داشته و با گفتار خدیجه و ورقه شک و تردید آنحضرت برطرف گردیده، و آیا چنین پیغمبری در آینده چگونه میتواند در کارها تصمیم گیری کند و به وحی الهی یقین حاصل کند! و از اینرو از برخی از شارحین حدیث مانند قاضی عیاض نقل شده که گفته : معنای این جمله شک و تردید نیست بلکه معنای آن این است که من ترس آنرا دارم که نتوانم تحمل بار سنگین نبوت را بنمایم... زیرا شک و تردید پیش از نزول فرشته الهی اگر بود معنی داشت ولی پس از نزول فرشته بر رسالت آنحضرت شک آنحضرت و ترس از تسلط شیطان معنی ندارد...! (19) ولی شما خواننده محترم با مختصر دقتی در صدر و ذیل حدیث و دنباله آن بخوبی می فهمید که این توجیه از روی ناچاری است و مخالف با صریح حدیث است... چنانچه نووی گفته. (20) و از این توجیه مضحک تر و مخدوش تر توجیهی است که کرمانی (شارح بخاری) کرده که گوید : معنای جمله : «خشیت علی نفسي» این است که من ترس چیزی شبیه دیوانگی و جنون را بر خوددارم! یعنی می ترسم که جن زده و یا دیوانه شده باشم! که بایدگفت : وضع چنین پیغمبری که پس از نزول فرشته وحی ورسالت دچار چنین حالتی شده باشد معلوم نیست!

و با کمال تاسف باید گفت : این روایت با امثال این توجیهات دستاویز خوبی برای دشمنان اسلام و کشیشان

مغرض مسیحی است تا از رسول خدا به کمک این گونه احادیث همان چهره ای را ترسیم کنند که خود میخواهند و همه اسلام و پیامبریزرگوار آنرا زیر سؤال ببرند!

2- از این روایت استفاده میشود که آگاهی خدیجه و ورقة بن نوفل و یقین آنها به نبوت رسول خدا «ص» بیش از خود آنحضرت بوده و آنها سبب شدند تا رسول خدا به نبوت خویش مطمئن گردد و از گفتارشان آرامش و یقین پیدا کند، و آنوقت این سؤال پیش میآید که آیا خدیجه و ورقة بن نوفل این علم و یقین را از کجا آموخته بودند که فرق میان فرشته و شیطان چیست، و معیار شناخت فرشته کدام است؟ و روی این حساب رسول خدا «ص» به علم و دانش آنان در ادامه کار خود نیازمند بوده و جالب تر و یا مضحک تر از اینها حدیثی است که ابن هشام درسیره خود بدنبال این ماجرا یعنی آمدن رسول خدا «ص» بخانه و گزارش کار خود به خدیجه از ابن اسحاق نقل کرده و متن آن چنین است :

«قال ابن اسحاق : و حدثني اسماعيل بن ابي حكيم : مولى آل الزبير : انه حدث عن خديجة رضى الله عنها : انها قالت لرسول الله صلى الله عليه و سلم :

ای ابن عم اتستطيع ان تخبرني بصاحبك هذا، الذي ياتيک اذا جاءک؟ قال : نعم، قالت : فاذا جاءک فاخبرني به. فجاءه جبريل عليه السلام كما كان يصنع، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم لخديجة : ياخديجة، هذا جبريل قد جاءني، قالت : قم يابن عم، فاجلس على فخذى اليسرى، قال فقام رسول الله صلى الله عليه و سلم، فجلس عليها، قالت : هل تراه؟ قال :

نعم، قالت : فتحول فاجلس على فخذى اليمنى، قالت : فتحول رسول الله صلى الله عليه و سلم، فجلس على فخذها اليمنى، فقالت : هل تراه؟ قال : نعم.

قالت : فتحول فاجلس فى حجرى، قالت : فتحول رسول الله صلى الله عليه و سلم، فجلس فى حجرها، قالت : هل تراه؟ قال : نعم، قال : فتحسرت و القت خمارها، و رسول الله صلى الله عليه و سلم جالس فى حجرها، ثم قالت له : هل تراه؟ قال : لا، قالت يابن عم، اثبت و ابشر، فو الله انه لملك، و ما هذا بشيطان» (21) يعنى- ابن اسحاق از اسماعيل بن ابي حكيم وابسته به خاندان زبير (22) روايت کرده که گوید : از خديجة رضى الله عنها روايت شده که به رسول خدا «ص» عرضکرد : ای عموزاده آیا می توانی هرگاه این کسی که می گوئی نزد توميايد بنزدت آمد مرا خبر کنی؟

رسول خدا- آري.

خديجة- پس هرگاه بنزدت آمد مرا خبر کن!

این گفتگو گذشت و جبرئيل همانند گذشته بنزد رسول خدا آمد، و رسول خدا به خديجة فرمود :

- خديجة! این جبرئيل است که آمده!

خديجة- ای عموزاده برخيز و روى زانوى چپ من بنشين!

رسول خدا برخاست و روى زانوى چپ خديجه نشست.

خديجة- آیا او را می بيني؟

رسول خدا- آري!

خديجة- برخيز و بيا روى زانوى راست من بنشين!

رسول خدا «ص» برخاست و روى زانوى چپ خديجة نشست.

در اینجا باز خديجه پرسيد؟

- آیا او را می بینی؟

رسول خدا فرمود- آری :

خدیجه گفت : برخیز و در دامن من بنشین و رسول خدا برخاست و در دامن خدیجه نشست.

باز خدیجه پرسید : آیا او را می بینی؟

رسول خدا «ص» فرمود- آری.

در اینجا خدیجه سر خود را برهنه کرد و روسری و مقنعه خود را از سر برداشت و رسول خدا «ص» همچنان

در دامن خدیجه نشسته بود، در اینوقت خدیجه از رسول خدا «ص» پرسید :

- آیا باز هم او را می بینی؟

فرمود : نه!

خدیجه گفت : ای عموزاده ثابت قدم باش و مژده گیر که این فرشته است و شیطان نیست!!

که در اینجا باز سئوالاتی پیش میآید که :

مگر فرشتگان الهی نیز مانند انسانها مامور و مکلف هستند که به سر و بدن زنان نگاه نکنند؟

و حکمت حرمت نظر در انسانها تحریک شهوت جنسی و مفساد مترتبه بر آن ذکر شده، و مگر فرشتگان نیز

شهوت جنسی دارند؟

و اساسا مگر در آنروزگاران حجاب بر زنان فرض شده بود؟

با اینکه خود اینان میگویند : حجاب در مدینه فرض شد؟ و آیا خدیجه این دانش عظیم را درباره شناخت فرشته و

شیطان از کجا آموخته بود که رسول خدا «ص» نیاموخته بود، و مگر خدیجه دانایتر از رسول خدا بوده؟ و مگرهای

دیگری که به ذهن هرخواننده ای خطور کرده و پاسخی هم ندارد!

باری بهتر است از این قسمت روایت هم بگذریم، و به قسمت های دیگر آن بپردازیم.

ج- در دنباله روایت صحیح بخاری آمده بود که در اثر فترت وحی، رسول خدا «ص» چنان غمگین شد که چندین

بار خواست تا خود را از نوک کوهها پرت کند و هرگاه که خود را ببالای کوه میرساند تا خودکشی و انتحار کند

جبرئیل در برابر او ظاهر میشد و بدو می گفت :

ای محمد براستی که تو پیامبر خدائی و بدینوسیله آنحضرت را دلگرم ساخته و دلش آرام میشد و از خودکشی

صرفنظر میفرمود...!

که باز این سئوالات مطرح میشود که :

مگر رسول خدا «ص» پس از آمدن جبرئیل و سخنان خدیجه و ورقه- بگفته اینان هنوز هم در رسالت خویش

تردید داشت!

و مگر جبرئیل- که واسطه ای برای نزول وحی بیش نیست- چنین مقام و عظمتی دارد که بتواند قلب مضطرب و

مردد رسول خدا «ص» را آرام کند؟

و بر فرض آنکه چند روزی وحی از آنحضرت قطع شد، آیا این قطع وحی مجوزی برای انتحار و خودکشی آنحضرت

میشود، و آیا براستی رسول خدا «ص» نعوذ بالله این اندازه جاهلانه و کودکانه فکر میکرده؟

و اساسا آیا ما این روایت را باید بپذیریم یا قرآن کریم را که درباره همه رهبران الهی بطور عموم فرموده :

و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون (23) و از ایشان کسانی را به سمت رهبری و

امامت انتخاب کردیم که مردم را به فرمان و دستور ما راهبری کنند پس از آنکه استقامت و بردباری کردند و به

آیات ما یقین داشتند...

و درباره خصوص رسول خدا «ص» در ماجرای وحی بصراحت فرماید :

فاوحي الى عبده ما اوحى، ما كذب الفؤاد ما راي، افتمارونه على ما يري... (24) پس خدای تعالی به بنده اش وحی کرد آنچه را که وحی فرمود، و دلش آنچه را دیده بود تکذیب نکرد، آیا شما او را بر آنچه دیده انکار میکنید و نسبت شک و تردید به او میدهید؟

که زمخشری و دیگران از دانشمندان اهل سنت آیه «ماکذب الفؤاد ما راي» را اینگونه تفسیر کرده اند که «لم یشک فی انما راه حق» (25) یعنی شک نکرد که آنچه دیده بود حق بود.

و یا روایات دیگری را که خود شما در باب وحی از راویان دیگر نقل کرده اید مانند روایت ابن عباس که میگوید : «...فرجع الی بینه و هو موقن...» (26) پس رسول خدا «ص» بخانه بازگشت در حالی که یقین داشت!

و یا روایت عبد الله بن ابی بکر بن حزم را که در اینباره گوید :

«...استعلن به جبرئیل...و بشره برسالة ربه حتی اطمأن» (27) و اگر این روایت- و هر روایتی که در صحیح بخاری آمده صحیح است پس چرا قاضی عیاض که از بزرگان اهل سنت است در داستان وحی گفته :

«لا یصح ان یتصور له الشیطان فی صورة الملك و یلبس علیه الامر لا فی اول الرسالة و لا بعدها، و الاعتماد فی ذلك علی دلیل المعجزة بل لا یشک النبی ان ما یتیه من الله هو الملك و رسوله الحقیقی، اما بعلم ضروری یخلقه الله له، او ببرهان جلی یظهره الله لديه لتتم كلمة ربك صدقا و عدلا لا مبدل لكلمات الله» (28) یعنی صحیح نیست که شیطان در صورت فرشته برای اومتصور شود و امر را بر او مشتبه سازد نه در آغاز رسالت و نه بعد از آن و اعتماد در اینجا بر معجزه است، بلکه پیامبرشک نمی کند که آنچه از جانب خداوند بر او نازل گشته فرشته و رسول حقیقی است یا بعلمی ضروری. که خدا در او آفریده یا ببرهانی آشکار و جلی که خدا بر او آشکار کند تا کلمه خود را بر او تمام سازد...که تغییر دهنده ای بر کلمات خدا نیست!

و پیش از این نیز از قاضی عیاض گفتاری در اینباره نقل کردیم!

و آیا امثال قاضی عیاض این روایت را دیده و این سخن را گفته اند...

و نظیر همین عقیده و گفتار را مرحوم علامه طبرسی قدس سره در مجمع البیان بدنبال حدیثی که از دانشمندان اهل سنت روایت کرده و ذکر اضطراب و نگرانی رسول خدا «ص» بدنبال نزول وحی بر آنحضرت در آن آمده، فرموده است که ما متن حدیث و گفتار آن دانشمند بزرگ را برای مزید اطلاع خوانندگان محترم ذیلا نقل می کنیم :

ایشان در ذیل تفسیر آیه :

«یا ایها المدثر» چنین گوید :

«قال الاوزاعی : سمعت یحیی بن ابی کثیر یقول : سالت اباسلمة ای القرآن انزل من قبل قال : «یا ایها المدثر»

فقلت : او «اقرء باسم ربك» ؟ فقال : سالت جابر بن عبد الله ای القرآن انزل قبل؟

قال : «یا ایها المدثر» فقلت : او «اقرء» ؟ قال جابر : احدثکم ما حدثنا رسول الله صلی الله علیه و آله، قال : جاورت بحراء شهرا، فلما قضیت جوارى نزلت فاستبطنت الوادی فنودیت، فنظرت امامی و خلفی و عن یمینی و عن شمالی فلم ار احدا، ثم نودیت فرفعت راسی فاذا هو علی العرش فی الهواء، یعنی جبرئیل علیه السلام، فقلت :

دثرونی دثرونی فصبوا علی ماء، فانزل الله عز و جل : «یا ایها المدثر» و فی رواية : فخشیت منه فرقا حتی هویت الی الارض، فجئت الی اهلی.

فقلت : زملونی، فنزل : «یا ایها المدثر» قم فانذر» ای لیس بک ماتخافه من الشیطان، انما انت نبی فانذر الناس و

ادعهم الى التوحيد» و سپس در رد این گفتار نابجا فرموده :

«و في هذا ما فيه، لان الله تعالى لا يوحى الى رسوله الا بالبراهين النيرة، و الآيات البينة الدالة على ان ما يوحى اليه انما هو من الله تعالى، فلا يحتاج الى شىء سواها و لا يفزع و لا يفزع و لا يفرق» (29) يعنى و اشكال این حدیث روشن است، زیرا خدای تعالی به پیامبر خود وحی نمی کند مگر با برهانهای روشن و آیات آشکاری که دلالت دارد بر اینکه آنچه بر او وحی شده از جانب خدای تعالی است، پس نیازی به چیز دیگر نیست و چنان نیست که کسی او را بترساند و مضطرب سازد و نگران شود و بترسد!

باری بهتر آن است که سخن را درهم پیچیم و تحقیق و بررسی بیشتر را در باب نقد جملات این حدیث بعهدہ خواننده محترم بگذاریم، ولی این نکته را نمی توانیم ناگفته بگذاریم که راستی جای بسیار تاسف است که درباره مهمترین مسئله اعتقادی ما یعنی مسئله وحی و نبوت که سرآغاز همه مسائل دیگر است باید امثال اینگونه روایات در کتابهای همچون صحیح بخاری و مسلم که نزد بسیاری از مسلمانان تا بدان درجه اعتبار دارند که نووی درباره شان گوید :

«و هما اصح الكتب بعد القرآن» (30) و این دو کتاب پس از قرآن کریم صحیحترین کتابها است.

و بر طبق همین روایات مقام والا و عظیم رسول خدا «ص» را تا بدان حد پائین آورده که در هنگام دریافت وحی الهی وانجام رسالت تاریخی و جهانی خود اینگونه دچار تردید و دو دلی بشود؟ و برای رفع تردید خود ناچار به خدیجه و ورقه بن نوفل و دیگران متوسل شود، و در اثر «فترت» وحی و انقطاع موقت آن به آن اندازه دچار هیجان و اضطراب شود که چندین بار تصمیم به انتحار و خودکشی بگیرد و...و...

و با این روایات صحیحه و معتبره خود! بهترین بهانه و دستاویز را بدست دشمنان اسلام بدهند که آغاز وحی رسول خدا «ص» را با تایید امثال ورقه بن نوفل که بگفته آنها- و امثال همین روایات- سالها بدین نصرانیت درآمده و در این آئین علوم زیادی را کسب کرده بود، توأم کنند...

و حالت شک و تردید را در آنچه بر رسول خدا نازل میشد وارد سازند!

و مقام رسول خدا «ص» را تا سرحد یک انسان چنانی با آن حالات و اعمال تنزل دهند! و امثال این سخنان! تحلیلی درباره این روایات : در اینجا ما به یک جمع بندی رسیده ایم که برای ما احتمالاتی را بوجود آورده و نقل آن خالی از فایده نیست و شاید شما هم این احتمالات را بعید ندانسته و به پسندید و آن این است که با توجه باینکه راوی این حدیث عروه بن زبیر و اسماعیل بن ابی حکیم از آل زبیر بودند احتمالات زیر بنظر میرسد :

1- عبد الله بن زبیر و زبیر بن عروه چند سالی در مکه و مدینه و قسمتی از خاک عراق حکمرانی داشتند و خود را بعنوان جانشینان پیغمبر اسلام و وارثان خلافت آن حضرت جا زده بودند، در مقابل رقبای خود از بنی هاشم و بنی امیه و بنی عباس برای خود فضیلت تراشی می کردند و حدیثهایی برای خانواده و فامیل خود جعل میکردند تا خود را از دیگران به اسلام و پیامبر بزرگوار اسلام نزدیکتر از دیگران معرفی کنند...

و شاهد بر این مطلب میتواند همان حدیث جعلی قبلی باشد که در مذمت عباس و علی علیه السلام جعل کرده بود بدان خاطر که علویون و بنی عباس رقبای ایشان بودند.

2- زبیر بن عوام برادرزاده خدیجه سلام الله علیها است که نسبشان به بنی اسد بن عبد العزی میرسد و عوام پدر او برادر خدیجه بوده و ورقه بن نوفل هم پسر عموی خدیجه که همگی از همان تیره بنی اسد بن عبد الغری هستند، و این خبرسازان حرفه ای برای اینکه فضیلتی برای حضرت خدیجه سلام الله علیها و ورقه بن نوفل بتراشند این سخنان را به ایشان نسبت داده تا آنها را در تحکیم اساس اسلام سهیم سازند، اگر چه در این میان

مقام والای رسول خدا «ص» نیز مخدوش گردد و شاید ندانسته و بی توجه به اینطرف قضیه یعنی خدشه دار شدن مقام رسول خدا «ص» نیزاینکار را کرده اند و تعمدی در اینکار نداشته اند...

3- در مورد عایشه نیز همانگونه که قبلا گفته شد خاله عروۀ بن زبیر بوده و عروۀ بن زبیر همانگونه که شنیدید احدی را از او داناتر بعلم فقه و طب و شعر نمی دانسته و از این رو شاید عایشه درباره ماجرای وحی اظهار نظری کرده و عروه روی همان عقیده ای که به وی داشته آنرا بعنوان یک روایت مسلمی از او نقل کرده تا ضمنا یکی از بهترین حدیثهای را که از خاله اش شنیده در این باب اظهار کرده باشد...

و روی این جهات احتمال جعل در این روایات قوی است و انگیزه آن نیز همین ها بود که خواندید، و الله العالم. و در پایان لازم است نظری هم به روایات شیعه در باب وحی بیندازیم و به بینیم آنها داستان وحی و آغاز نبوت رسول خدا «ص» را چگونه روایت کرده اند.

از آنجمله از امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه نقل شده که درباره داستان وحی و آغاز آن در روزهای خست بعثت فرموده : و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه و انا ثالثهما، اری نورالوحی و الرسالة، و اشم ریح النبوة، و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحی علیه صلی الله علیه و آله، فقلت : یا رسول الله ما هذه الرنة؟ فقال : هذا الشیطان قد ایس من عبادته انک تسمع ما اسمع، و تری ما اری، الا انک لست بنبی، و لکنک وزیر، و انک لعلی خیر (31) - و گرد نیاورد خانه ای احدی را آنروز در اسلام جز رسول خدا «ص» و خدیجه و من نیز سومی آنها بودم که نور وحی و رسالت را میدیدم و بوی نبوت را استشمام میکردم و بخوبی صدای ناله شیطان را شنیدم در آنهنگامی که وحی بر رسول خدا «ص» نازل شد و عرضکردم : ای رسول خدا این ناله چیست؟ فرمود : این شیطان است که از پرستش خود نومید گشته، تو هم میشنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم جز آنکه تو پیامبر نیستی ولی تو وزیر و کمککاری و تو بر خیر و خوبی هستی!

و همانگونه که ملاحظه میکنید امیر المؤمنین علیه السلام دراین خطبه به وضوح و صراحت جریان را بگونه ای ترسیم فرموده و گزارش میدهد که گذشته از اینکه رسول خدا «ص» نور وحی رامشاهده میفرمود و صدای ناله شیطان را تشخیص میداد، خود آنحضرت یعنی علی علیه السلام- آن شاگرد ممتاز مکتب آنحضرت- نیز صدای ناله شیطان را می شنید و هیچگاه آندو را بایکدیگر اشتباه نمیکرد...!

و این هم روایت دیگری که مجلسی (ره) در کتاب بحار الانوار از امالی شیخ روایت کرده که برخی از اصحاب امام صادق علیه السلام جریان وحی را که از آنحضرت می پرسد که چگونه رسول خدا «ص» گاه میفرمود : این جبرئیل است که بمن چنین و چنان میگوید، و گاه در حال وحی به حال بیهوشی و اغماء میافتاد؟ امام علیه السلام در پاسخ او فرمود آن حالت رسول خدا «ص» و آن سنگینی که احساس میکرد در هنگامی بود که خدای تعالی بدون واسطه جبرئیل با آنحضرت سخن میگفت، ولی هنگامی که جبرئیل با آن بزرگوار سخن میگفت چنین حالتی بر آنحضرت عارض نمی شد و خیلی عادی میفرمود :

این جبرئیل است! و جبرئیل چنین گفت؟

و این هم متن حدیث شریف که خلاصه ترجمه اش را شنیدید :

الحسین بن ابراهیم القزوینی، عن محمد بن وهبان، عن احمد بن ابراهیم بن احمد، عن الحسن بن علی الزعفرانی، عن البرقی، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن سالم، عن ابی عبد الله علیه السلام قال : قال بعض اصحابنا : اصلحک الله اکان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول : قال جبرئیل، و هذا جبرئیل یامرني، ثم

يكون في حال اخرى يغمی عليه؟ قال :

فقال ابو عبد الله عليه السلام : انه اذا كان الوحي من الله اليه ليس بينهما جبرئيل اصابه ذلك لثقل الوحي من الله، و اذا كان بينهما جبرئيل لم يصبه ذلك فقال : قال لي جبرئيل، و هذا جبرئيل. (32)

و بلکه در پاره ای از روایات آمده است که جبرئیل هیچگاه بدون اجازه قبلی نزد رسول خدا «ص» نمی آمد، و هرگاه نیز که اجازه میگرفت هنگام ورود با کمال ادب و مانند بنده ای در حضور آنحضرت جلوس میکرد، که این هم متن آن حدیث دیگرکه شیخ صدوق (ره) در کتاب علل از امام صادق علیه السلام روایت کرده :

عن ابي عبد الله عليه السلام قال : كان جبرئيل اذا اتى النبي صلى الله عليه وآله قعد بين يديه قعدة العبد، و كان لا يدخل حتى يستاذنه. (33)

اکنون بنگرید «تفاوت ره از کجا است تا بکجا» و چه اندازه فرق است میان روایات اهل سنت و روایات شیعه در معرفی جبرئیل و رسول خدا «ص» و داستان وحی و ورود فرشته وحی بر رسول خدا «ص» ؟ و خود قضاوت کنید!

و این نیز حدیث دیگری در این باره که عیاشی در تفسیر خود آنرا از زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

«عن زرارۃ قال : قلت لابی عبد الله عليه السلام : كيف لم يخف رسول الله صلى الله عليه وآله فيما ياتيه من قبل الله ان يكون ذلك مما ينزع به الشيطان؟ قال : فقال : ان الله اذا اتخذ عبدا رسولا نزل عليه السكينة و الوقار، فكان ياتيه من قبل الله عز و جل مثل الذي يراه بعينه» .

زرارة گوید : به امام صادق علیه السلام عرض کردم : چگونه رسول خدا «ص» در آنچه بر او از سوی خدا نازل می گشت ترس آنرا نداشت که از وساوس شیطان باشد؟ امام علیه السلام فرمود : براستی که خدا هرگاه بنده ای را به رسالت انتخاب می کند آرامش و وقار خود را بر او فرومی فرستد، بدانگونه که هر چه از جانب خدای عز و جل براو نازل گردد همانند چیزی است که به چشم خود می بیند...

در این حدیث این مطلب که رسول خدا «ص» در مورد وحی الهی هیچگونه شک و تردیدی بخود راه نمیدهد مسلم فرض شده و علت آنرا زرارۃ می پرسد؟

و این هم روایتی درباره ماجرای بعثت رسول خدا «ص» که چون راوی و سندی ندارد چندان معتبر نیست ولی ناقل آن مرحوم ابن شهر آشوب است که در مناقب آنرا روایت کرده که میگوید :

و روی انه نزل جبرئيل على جواد اصفر و النبي صلى الله عليه وآله بين على عليه السلام و جعفر، فجلس جبرئيل عند راسه، و ميكائيل عند رجله، و لم ينبهاه اعظاما له، فقال ميكائيل : الى ايهم بعثت؟ قال : الى الاوسط، فلما انتبه ادى اليه جبرئيل الرسالة عن الله تعالى، فلما نهض جبرئيل ليقوم اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بثوبه ثم قال : ما اسمك؟ قال :

جبرئيل، ثم نهض النبي صلى الله عليه وآله و آله ليلحق بقومه فما مر بشجرة و لا مدرة الا سلمت عليه و هناته، ثم كان جبرئيل ياتيه و لا يدنو منه الا بعد ان يستاذن عليه، فاتاه يوما و هو باعلى مكة فغمز بعقبه بناحية الوادي فانفجر عين فتوحا جبرئيل، و تطهر الرسول، ثم صلى الظهر و هي اول صلاة فرضها الله عز و جل، و صلى امير المؤمنين عليه السلام مع النبي صلى الله عليه وآله، و رجع رسول الله صلى الله عليه وآله من يومه الى خديجة فاخبرها، فتوضات و صلت صلاة العصر من ذلك اليوم (35)

- و روایت شده که جبرئیل بر اسبی زرد رنگ (و یا درمکانی بنام جواد) بر آنحضرت نازل گشت و رسول خدا «ص»

میان علی علیه السلام و جعفر خفته بود، پس جبرئیل در کنار سر آنحضرت نشست و میکائیل در کنار پای او و بخاطر عظمت و بزرگی آنحضرت وی را بیدار نکردند، میکائیل گفت : بسوی کدامیک از اینان مبعوث گشته ای؟ گفت : به این که در وسط خفته! و چون رسول خدا «ص» از خواب بیدار شد جبرئیل رسالت خدای تعالی را به آنحضرت ابلاغ کرد، و چون جبرئیل خواست که برخیزد رسول خدا «ص» جامه اش را گرفت و بدو گفت : نام تو چیست؟ گفت : جبرئیل، آنگاه رسول خدا برخاست تا به قوم خود ملحق شود که به هیچ درخت و سنگی نمی گذشت جز آنکه بر او سلام کرده و مزده اش میدادند.

و پس از آن جبرئیل نزد او میآمد ولی به آنحضرت نزدیک نمی شد تا از وی اذن بگیرد پس روزی در حالی که رسول خدا «ص» در بالای مکه بود بنزد وی آمد و در گوشه ای از آن وادی جائی از زمین را فشار داد و چشمه ای پدیدار شد و جبرئیل وضوء گرفت و رسول خدا «ص» نیز تطهیر کرد آنگاه نماز ظهر را خواند، و آن نخستین نمازی بود که خدای عز و جل فرض کرد، و امیر المؤمنین علیه السلام نیز با آنحضرت نماز خواند، و رسول خدا «ص» در همان روز بنزد خدیجة بازگشت و جریان را به او خبر داد و او نیز وضوء ساخته و نماز عصر را در همان روز خواند... و از روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه که در داستان مجاورت رسول خدا «ص» در غار «حراء» میگوید : «...حتی جاءت السنة التي اكرمه الله فيها بالرسالة فجاءه في حراء شهر رمضان و معه اهله : خديجة و علي بن ابيطالب و خادم لهم، فجاءه جبرئيل بالرسالة...» (36)

معلوم میشود که علی علیه السلام و خدیجة نیز در ماجرای نزول وحی و بعثت و در غار حراء همراه رسول خدا؟ «ص» بوده اند...

ولی سند حدیث و مصدر آنرا متأسفانه نقل نکرده، و همین قدر در آغاز آن گفته : «و قد ورد في الكتب الصحاح» .

پی نوشت ها :

- 1- صحیح بخاری- با شرح کرمانی ط بیروت- ج 1 ص 29- 40- و ج 24- از همین چاپ ص 94. و نظیر همین روایت در صحیح مسلم ج 1 ص 97 و تاریخ طبری ج 2 ص 47 و کتابهای دیگر نیز نقل شده.
- 2- تهذیب التهذیب ج 9 ص 450.
- 3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 ص 63.
- 4- قاموس الرجال ج 6 ص 300.
- 5- شرح کرمانی از صحیح بخاری ج 1 ص 30- 31.
- 6- شرح صحیح مسلم (حاشیه ارشاد الساری) چاپ مصر ج 1 ص 44.
- 7- اسد الغابة ج 5 ص 504. و الاصابة ج 4 ص 349.
- 8- ارشاد الساری ج 1 ص 21.
- 9- برای اطلاع از متن کامل این روایت به سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 398 مراجعه کنید.
- 10- سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 412- 413.
- 11- سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 405.
- 12- سیره ابن هشام ج 1 ص 234.
- 13- سیره النبویه ابن کثیر ج 1 ص 406.

- 14- برای اطلاع بیشتر می توانید به کتابهای البداية و النهاية ج 3 ص 15 به بعد و تاریخ طبری ج 2 ص 50 به بعد و تاریخ یعقوبی ج 2 ص 23 و صحیح بخاری ج 6 ص 200 و عیون الاثر ج 1 ص 83 و اسباب النزول ص 11 و عیون الاثر ج 1 ص 82 و سيرة قاضي دحلان ج 1 ص 83 و سيرة حلبیه ج 1 ص 244 به بعد مراجعه نمایید.
- 15- جالب و خنده دار است که از برخی دانشمندان اهل سنت نقل شده که همین ماجرا را دلیل بر جواز تکلیف به ما لا یطاق دانسته و بدان استدلال کرده اند!
(الصحيح من السیره ج 1 ص 224) .
- 16- سوره نجم آیه 10.
- 17- سوره فصلت آیه 6.
- 18- سوره نساء آیه 163.
- 19- صحیح بخاری بشرح کرمانی ج 1 ص 35.
- 20- همین مصدر ص 36.
- 21- سیره ابن هشام ج 1 ص 238- 239.
- 22- این مطلب هم جالب و در خور توجه است که اینگونه روایات همگی به خاندان زبیر باز میگردد، و میدانیم که زبیر برادرزاده خدیجه بوده، و خاندان زبیر گویاسعی داشته اند برای خویشان و نیاکان خود به راست و یا بدروغ فضیلت‌هایی ذکر کنند، چنانچه در بحث از سند این حدیث گفتیم.
- 23- سوره سجده آیه 24.
- 24- سوره نجم آیه 10- 12.
- 25- تفسیر کشاف ج 4 ص 420.
- 26 و 27- عیون الاثر ج 1 ص 83.
- 28- التمهید ج 1 ص 50.
- 29- مجمع البیان ج 10 ص 384.
- 30- التقریب نووی ص 3 (مطبوع در مقدمه شرح صحیح بخاری کرمانی چاپ بیروت) .
- 31- نهج البلاغه خطبه 190.
- 32- بحار الانوار ج 18 ص 268 و این هم پاسخی است به برخی از اهل سنت که خواسته اند روایت عایشه را توجیه کرده و آن حالت رسول خدا «ص» را که در آن حدیث آمده با روایات دیگری که در این باره رسیده که چون وحی بر آن حضرت نازل میشد حالت غش او را میگرفت... و این هم حدیث دیگری در این باره که در کتاب توحید صدوق (ره) (ص 102) آمده :
- «...عن عبید بن زرارة، عن ابيه قال : قلت لابی عبد الله عليه السلام : جعلت فداک الغشیة التي كانت تصیب رسول الله صلى الله عليه وآله اذا نزل عليه الوحي؟ قال :
- فقال ذلک اذا لم یکن بینہ و بین الله احد، ذاک اذا تجلی له، قال : ثم قال : تلک النبوة یا زرارة، و اقبل یتخشع» .
- 33- علل الشرایع ص 14.
- 34- تفسیر عیاشی ج 2 ص 201.
- 35- مناقب ج 1 ص 45.
- 36- شرح نهج البلاغه ج 13 ص 208- ط جدید- .